

## رسالت اصلی ادیان از منظر امام موسی صدر

معصومه عبدلی<sup>۱</sup>

### چکیده

امام موسی صدر هدف و وظیفه مشترک ادیان را «خدمت به انسان» می‌داند. وی دین را در خدمت انسان می‌داند و نه انسان را در خدمت دین و معتقد است که هدف اصلی ادیان، دعوت به خدا و خدمت به انسان است و این هر دو را جلوه حقیقتی واحد می‌شمرد. بررسی این دیدگاه مهم از آن رو حائز اهمیت است که مشخص کردن رابطه انسان و دین هر چند بسیار کلی به نظر می‌رسد، اما تکلیف مباحث دیگر، نظیر تعدد و تنوع ادیان و آثار آن و ارتباط دین و آزادی، دین و حکومت، دین و حقوق شهروندی را روشن می‌کند. این مقاله در ابتدا به چرایی این نگرش و سپس به تفاوت میان دو ایده «ادیان در خدمت انسان» و «انسان در خدمت ادیان» می‌پردازد. در پاسخ به ضرورت‌های احتمالی چنین نگرشی نیز به سه دلیل عمده اشاره می‌شود. دلیل اول، به یکی بودن انسان و تعدد ادیان بازمی‌گردد. دلیل دوم به نگرش امام موسی صدر نسبت به انسان اشاره دارد و دلیل سوم چرخش امام موسی صدر از مفهوم «انسان در خدمت دین» به «ادیان در خدمت انسان» از ضرورتی تاریخی نشأت می‌گیرد. در بخش دوم نیز به چیستی نگرش «ادیان در خدمت انسان» اشاره می‌شود. برای تشریح این مطلب دو نگرش «انسان در خدمت ادیان» و «ادیان در خدمت انسان» از نظر مقوله‌هایی چون حق و حقیقت، رهبری و ولایت، جهاد و شهادت و ملی‌گرایی، مقایسه می‌شوند.

**واژه‌های کلیدی:** ادیان، انسان، حق و حقیقت، ولایت، ملی‌گرایی

## مقدمه

امام موسی صدر عالمی برجسته و ممتاز در جهان اسلام و در دوره معاصر است، شخصیتی که با حرکت‌های مهم اجتماعی خویش در لبنان نه تنها شیعیان مظلوم و تحقیر شده را عزت داد بلکه جامعه از هم گسیخته لبنان (اعم از شیعیان، اهل تسنن و مسیحیان) را در مقابل اسرائیل وحدتی دوباره بخشید. عالمی که فرزند زمانه بود و افزون بر آن با سفرهای متعدد به کشورهای دیگر همواره با مجامع علمی و فرهنگی غرب و مذاهب دیگر در تعامل بود. یکی از دلایل مهم موفقیت امام موسی صدر نگرش وی به مسئله تعدد و تنوع مذاهب و فرق در لبنان است، «وی تنوع و تعدد ادیان را در لبنان نه تنها تهدیدی علیه وحدت ملی لبنان و یا تشکیل امت واحده اسلامی نمی‌داند، بلکه آن را دریچه‌ای برای شناخت بیشتر واقعیت، می‌پندارد. چنین نگرشی نسبت به تعدد و تنوع ادیان، امکان موفقیت استعمار نو در تفرقه‌افکنی میان مذاهب را از میان می‌برد.» (miri,2007,p29)

به نظر می‌رسد پذیرش و تعامل با ادیان و فرق دیگر، با نقشی که امام موسی صدر برای دین در زندگی بشر قائل است، قرابت دارد، زیرا وی رسالت و هدف اصلی ادیان را یکی می‌شمرد و آن را خدمت به انسان می‌داند، حال اگر ادیان و به تبع آن‌ها فرق گوناگون به وظیفه خویش در تعالی و رشد انسان یاری رسانند، اصولاً تراحم و رقابتی در میان نخواهد بود بلکه هدف واحد آن‌ها را یکی می‌کند، بر این اساس می‌توان گفت مبنای اصلی چنین نگرشی، رابطه‌ای است که وی میان دین و انسان برقرار می‌داند و پرداختن به این رابطه، می‌تواند تصور همزیستی مسالمت‌آمیز و حتی وحدت‌آفرین ادیان و فرق را ممکن سازد.

## ادیان در خدمت انسان

امام موسی صدر طی سخنرانی مهمی در کلیسای کبوشین بیروت و در جمع طوایف مسیحی نظر خود را در مورد ارتباط دین و انسان بیان کرده است. وی ادیان را در حقیقت یکی می‌داند زیرا هدف آن‌ها را یکی می‌شمرد: دعوت به خدا و خدمت به انسان و این هر دو را نمود حقیقتی واحد می‌داند. وی (۱۳۹۲ الف) می‌گوید: «ادیان وسیله نجات انسانها از تاریکی به سوی نورند و اگر وظیفه خویش، یعنی خدمت به انسان را فراموش کنند دچار کشمکش و اختلاف می‌شوند. مبدأ واحد یعنی خدا و مقصد واحد یعنی مبارزه با خدایان زمینی و یاری ستم‌دیدگان، ادیان را یکی کرد و پیروزی انسان رنج دیده و ادیان، هر دو را رقم زد اما این پیروزی خوشایند طاغوتیان و مستکبران نبود لذا در پی چاره برآمدند و چه روشی بهتر از آن که بنام دین، هدف دین را که آزادی و رهایی انسان رنج‌دیده بود عوض کنند و چون هدف فراموش شد و ادیان از خدمت به انسان دور شدند، خدا نیز آنها را به حال خود وا گذاشت و ادیان متفرق شدند و در پی منافع خاص خود برآمدند» (صص ۱۶-۱۷ با تلخیص)

به نظر می‌رسد که امام موسی صدر برای از میان برداشتن تضاد و تعارض میان ادیان، به ویژه مسیحیان و مسلمانان، برداشت و مفهوم جدیدی از دین را در سخنرانی کلیسای کبوشین ارائه می‌کند که تقابل و تضاد میان ادیان و فرقه‌های مذهبی را از میان برده و یا بسیار کم اثر می‌سازد. اگر انسان را در خدمت دین بدانیم در این صورت سخن از برتری ادیان به میان خواهد آمد و پرسش اساسی این خواهد بود که کدام دین برتر است تا آدمی به آن خدمت کند؟ در این صورت هر دینی خود را بهترین و کامل‌ترین خواهد خواند و قاعدتاً نزاع و درگیری میان ادیان رخ خواهد نمود درحالی‌که در تعریف جدید از امام موسی صدر، مسئله و وظیفه اصلی دین «خدمت به انسان» است و هدف اساسی دین، اعتلای انسان است تا درست و صحیح و انسانی زندگی کند. در فرض پیشین «دین» محور اساسی قرار می‌گیرد، درحالی‌که در تعریف دوم، این «انسان» است که محور اساسی است، با این توصیف به نظر می‌رسد هر دینی که به انسان دردمند و مستضعف کمک کند

و رنج‌ها و آلام او را از میان بردارد به رسالت خود وفادار مانده است، پس درگیری و رقابتی میان ادیان و فرقه‌های مذهبی شکل نخواهد گرفت، بلکه همه ادیان در تلاش برای الهی کردن انسان هم‌داستان خواهند شد و همه در جهت خدمت به انسان یکی خواهند شد و تضادها و تزاخم‌ها و رقابت‌ها و تبلیغ‌های علیه دیگری از میان خواهد رفت، خصوصاً که وی می‌گوید «هر جا نزاعی صورت می‌گیرد بدنال‌سود و منفعتی است» (۱۳۹۲ الف: ۱۷) به نظر می‌رسد که این نکته ملاک مهمی است که نشان می‌دهد دین از حقیقت خود دور شده است. تعریف جدید امام موسی صدر «دیگری» را، در هر دینی که باشد و در هر قطبی که به سر برد از حاشیه به متن می‌آورد و عملکرد هر دین‌مداری را در قیاس با میزان «خدمت او به انسان» می‌سنجد، علاوه بر آنکه مقیاسی عملی برای سنجش ادعای رهبران و پیروان هر فرقه مذهبی فراهم می‌کند.

چند نکته مهم در ساختارشنکی امام موسی صدر حائز اهمیت است، نکته اول آن است که مفهوم جدید، وسیع‌تر از مفهوم قبلی و در بر دارنده‌ی آن است. اعتقاد به این که دین در خدمت انسان است منافاتی با خدمت انسان به دین ندارد، هر چند از آن وسیع‌تر و کلی‌تر است. نکته دوم آن است که این ساختارشنکی مبنای نظری دقیقی را برای عمل امام صدر فراهم آورده است به نحوی که این واسازی با گفتارها و رفتارها و خصوصاً فتاوی‌ای منحصر بفرد وی تکمیل شده است، به عنوان مثال امام صدر این واسازی از مفهوم دین را با عملی متناسب با آن همراه کرده است. سخنرانی یک روحانی غیرکاتولیک در یک کلیسای کاتولیک برای اولین و شاید آخرین بار صورت گرفته است. اصطلاح «روحانی غیر کاتولیک» به حد کافی رساست زیرا همه به خوبی می‌دانند که کلیسای کاتولیک حتی با روحانیون و مسیحیان پروتستان نیز مخالفت جدی دارد. دعوت از امام موسی صدر و سخنرانی‌های تاریخی او در دیرها و صومعه‌های مسیحی در جنوب لبنان و کلیسای مارمارون در شمال لبنان به منظور وعظ و نصیحت راهبان نیز مؤید چنین برداشتی از دین است.

در حقیقت امام موسی صدر به محض ورود به لبنان برخلاف مذهب‌گرایی شایع در آن کشور، به برقراری روابط صمیمانه و دوستانه با رهبران مسیحی می‌پردازد، هیچ مراسم جشن و اندوهی نبوده که وی در آن حاضر شود و تنی چند از فرهیختگان مسیحی در معیت او نباشند. او در سال ۱۳۴۴، اولین دور گفتگوهای اسلام و مسیحیت را با حضور بزرگان این دو دین در مؤسسه فرهنگی الندوه الاسلامیه به راه می‌اندازد و در سال ۱۳۴۶ به دیدار پاپ می‌رود، او در سال ۱۳۴۹ رهبران مذهبی طوایف مسلمان و مسیحی جنوب لبنان را در چارچوب کمیته دفاع از جنوب گرد هم می‌آورد تا برای مقاومت در مقابل اسرائیل چاره‌اندیشی کنند. وی در سال ۱۳۵۵، قرن بیست و یکم را قرن همزیستی پیروان ادیان، مذاهب، فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون می‌نامد و در سال ۱۳۵۷ نیز موفق می‌شود رهبران مسیحی و مسلمان لبنان را برای برپایی یک جبهه فراگیر ملی متقاعد کند هر چند تلاش و آرزوی او در این جهت با ماجرایی روبرو شدنش ناتمام می‌ماند (کمالیان و کرمانی، ۱۳۸۸ الف، صص: ۲۴-۲۵ با تلخیص)

در حقیقت وی در طول دو دهه حضور در لبنان با مسیحیان نشست‌وبرخاست، در مجالس ترحیم آن‌ها شرکت کرد و در مصائب و گرفتاری‌ها در کنار ایشان بود، چنان که در سرمای زمستان کیلومترها پیاده‌روی کرد تا اهالی یک روستای مسیحی‌نشین را از زیر آوار برف نجات دهد. (همان: ۱۲۴)

فتواهای بدیع امام موسی صدر نیز مانند حکم به طهارت اهل کتاب و پاک‌دانستن ذبیحه ایشان، پشتوانه عملی مهمی را برای مبنای نظری وی فراهم ساخت. وی به پیروان خود گفته بود: «هر یک از شما شیعیان به روستای بی‌دفاع مسیحی حمله کند، به منبر و محراب و مسجد و زن و فرزند من حمله کرده است» (۱۳۷۵: ۳۳۰)

### ضرورت واسازی در مفهوم دین

اینک زمان آن فرارسیده که به پرسش‌هایی اساسی، پاسخ داده شود. پرسش اول این است که امام موسی صدر بر اساس چه ضرورتی به واسازی مفهوم دین اقدام کرده است و به چه دلیلی سنت گذشته دین‌داران را که بر مبنای «خدمت انسان به دین» شکل گرفته، تغییر داده است؟

به نظر می‌رسد که او در ضمن سخنرانی فوق، دلایلی برای این چرخش عنوان نکرده است اما از خلال سخنرانی‌ها و مواضع دیگر وی و نیز به مدد دقت و توجه، می‌توان دلایلی در حد توان برای این حرکت و نگرش او اقامه کرد. دلیل اول به یکی بودن انسان و تعدد ادیان بازمی‌گردد. اگر انسان را در خدمت ادیان فرض کنیم در این صورت ادیان متعدد خواهیم داشت و هر فرد انسانی موظف به خدمت دین خاصی است چنانکه تاکنون نیز چنین بوده است اما اگر ادیان را در خدمت انسان بدانیم در این صورت ادیان به سمت یکی شدن، وحدت و یگانگی پیش می‌روند گویی هدف واحد آن‌ها را یکی می‌کند و از ستیزه‌ها و تزاحماتی که برای اثبات حقانیت خود در پیش گرفته‌اند دور می‌شوند، هرچند که این ضرورت برخاسته از مناقشات و ستیزه‌هایی است که به نام برتری دین در تاریخ بشر رخ داده است اما در نوع خود ضرورت قابل توجهی است که ممکن است امام موسی صدر را به این نگرش رسانده باشد. دلیل دوم به نگرش امام موسی صدر نسبت به انسان مربوط می‌شود نگاهی که او به انسان دارد نگاهی توحیدی است. در نگرش توحیدی او، انسان خلیفه الله است و این مقام صرفاً و منحصرأ از آن انسان است. انسان به منزله جانشین و نماینده خداوند، حکم ابزار و اسبابی را ندارد که به واسطه آن مقدرات الهی محقق شود که اگر این‌گونه بود فرشتگان این وظیفه را برعهده داشتند و نیازی به خلق انسان نبود. انسان در مقام جانشینی خداوند، صاحب اراده و اختیار است و این توانایی به واسطه قوه تعقل و اختیاری است که خداوند به او عطا کرده است. اگر به انسان به چشم خلیفه و جانشین خداوند بنگریم منافاتی در خدمت به دین خدا و خلیفه خدا نخواهیم یافت. دین در خدمت انسان یعنی دین در خدمت خلیفه خدا و البته این نکته، فصل ممیز اومانیسیم غربی و اومانیسیم دینی است. اومانیسیم غربی انسان را کاملاً مستقل، یله و رها می‌داند، درحالی که اومانیسیم دینی انسان را در عین داشتن اختیار و آزادی، مکلف و مسئول می‌شمرد. بدین سبب است که دین توحیدی نمی‌تواند انسان را تحقیر کند، نمی‌تواند برای او حق اندیشه و آزادی در انتخاب قائل نشود، لذا ادیان بدین معنا در خدمت این خلیفه الهی‌اند هر دینی اعم از توحیدی و غیر توحیدی و یا هر قرائتی از دین توحیدی که در پی تحقیر انسان باشد و آزادی و اندیشه او را نفی کند، خودبخود انسان را در خدمت دین فرض کرده است. دلیل سوم چرخش امام موسی صدر از مفهوم «انسان در خدمت دین»، از ضرورتی تاریخی نشأت می‌گیرد. واقعیت این است که قرآن کریم ادیان مسیحیت و یهود را کاملاً به رسمیت می‌شناسد، تا حدی که اگر پیروان آن‌ها به دین خویش عمل کنند، بر ایشان حرجی نیست. استناد امام موسی صدر در سخنرانی کلیسای کبوشین به آیات کلام‌الله مجید و انجیل و سخنان پیامبر و حضرت عیسی نیز بر همین مبناست، اما واقعیت این است که ادیان در طول تاریخ، شکل و قالبی خاص یافته‌اند و این به سبب اهمیتی است که برای فقه و شریعت خود قائل شده‌اند. به میزانی که ادیان در پی تحکیم شریعت خود برآمده‌اند از یکدیگر نیز فاصله گرفته‌اند. این اختلافات هم میان ادیان و هم درون ادیان بروز کرده است و البته این اختلافات نمی‌تواند منشأ الهی داشته باشد. هرگاه بشر، دین را به یک مذهب و به یک قرائت خاص فروکاسته است، خود را بر حق و حق را در انحصار خود فرض کرده است و دیگران را باطل و گمراه تصور کرده است و چه بسیار پیش آمده است که بر این مبنای دین در انحصار افراد خاصی قرار گرفته و مستمسکی برای حفظ اقتدار و منافع دنیایی ایشان شده است و به نام آن آزادی اندیشه و انتخاب مردم سلب شده. آنچه فهم عده‌ای خاص بوده است، مطلق و برحق تلقی شده و وظیفه عموم مردم، صرفاً تسلیم و اطاعت از آن قرائت خاص پنداشته شده و نه درک و فهم و منطق و اندیشه و انتخاب. طبعاً در این نگرش، انسان در خدمت دین تصور می‌شود درحالی که اگر دین در خدمت انسان تصور شود، شریعت‌های ادیان لغو نمی‌شود بلکه آن تعصب و جمودی که موجب فاصله و اختلاف ادیان می‌شود از میان برمی‌خیزد زیرا انسان به منزله خلیفه الهی یکی است و شریعت در خدمت حقیقت دین قرار می‌گیرد نه اینکه حقیقت دین فدای شریعت آن شود.

### مقایسه دو نگرش

پرسش دومی که ممکن است مطرح شود، پرسش از چیستی نگرش «ادیان در خدمت انسان» است. این که دین به خدمت انسان درآید به چه معناست و چه نتایج خواهد داشت و چه حوزه‌هایی از دین تحت تأثیر این نگرش دگرگون خواهد شد؟

در پاسخ به این پرسش بهتر است دو نگرش «انسان در خدمت ادیان» و «ادیان در خدمت انسان» از نظر مقوله‌هایی چون حق و حقیقت، جهاد و شهادت، رهبری و ولایت، فقه و شریعت، آزادی و حقوق بشر با هم قیاس شوند. البته ملاک این مقایسه، آیات وحی، کلام معصومین و اندیشه انسانی خواهد بود.

پیش از پرداختن به این مقایسه، ذکر مجدد این نکته ضروری است که منافاتی بین این دو نگرش وجود ندارد و اصولاً نمی‌توان تفکیک محضی میان این دو در عمل قائل شد. به عنوان مثال اگر نگرش «دین در خدمت انسان» اتخاذ شود و دین بتواند همه ظرفیت‌های خود را برای تربیت یک انسان الهی به کار گیرد قطعاً این انسان الهی با اعمال و رفتار خود به تحکیم پایه‌های دین کمک می‌کند و در جهت نشر و گسترش آن می‌کوشد.

### مقایسه اول: حق و حقیقت

امام موسی صدر با نگرش «ادیان در خدمت انسان» نسبت به حق و حقیقت چه نگاهی دارد و آن را چگونه تفسیر می‌کند؟ وی در این زمینه می‌گوید: «حق در اصطلاح قرآنی صفت خدا نیز هست، پس وقتی می‌گوییم خدا حق است و انسان باید راه حق را طی کند و به هدف حق برسد، نشانه هماهنگی کامل میان ایمان به خدا و راه حق است. بودن در راه خدا حق است و قرآن کریم پیمودن راه حق را بر انسان واجب کرده است» (۱۳۹۰ ب: ۳۹۳)

آنچه در وهله اول از این سخنان استنباط می‌شود این است که اولاً خود خداوند حق است و ثانیاً قرآن کریم پیمودن راه حق را بر انسان واجب نموده و این وجوب، دلالت بر فهم حق از سوی انسان دارد زیرا میان ایمان انسان به خدا و راه حق هماهنگی کامل وجود دارد. اما انسان با چه نیرویی حق را تشخیص می‌دهد و پیروی می‌کند؟ قطعاً با نیروی عقل. این نیروی عقل است که در هر شرایطی حق را از غیر حق تشخیص می‌دهد و راه‌های رسیدن به آن را بررسی می‌کند، لذا می‌توان گفت خداوند که مظهر حق است توسط عقل انسان درک می‌شود و در مقام عمل مورد پرستش قرار می‌گیرد و این مقام یعنی تشخیص و درک و پرستش حق از آن انسان، به عنوان اشرف مخلوقات است. این نگرش، منازعه رایج میان حق خداوند و حق انسان را از میان برمی‌دارد زیرا با این بینش، پذیرش و فهم خداوند منافاتی با حق انسان ندارد و صرفاً این انسان به ما هو انسان است که خداوند و حق را درک می‌کند و می‌شناسد.

اما نگرش دومی وجود دارد که به جای تشخیص حق به عنوان امری ثابت از سوی عقل انسانی، افراد را معیار و ملاک حق می‌گیرد در این صورت «اهل حق» معیاری برای شناخت حق می‌شود و تمام اعمال و رفتار ایشان ملاک و معیار حق می‌شود. آیا قرآن کریم و پیامبر و ائمه ما نیز چنین نگرشی داشته‌اند؟ یعنی «اهل حق» را معیار حق دانسته‌اند و یا اینکه از انسان خواسته‌اند با ملاک عقل خویش، حق را که امری ثابت است تشخیص دهد و بفهمد.

قرآن کریم می‌فرماید: «فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه». منظور از سخن (القول) چیست؟ «بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد گوش دادن به قرآن و غیرقرآن و پیروی کردن از قرآن است ... بعضی دیگر گفته‌اند: مراد استماع اوامر خدای تعالی و پیروی کردن از بهترین آنهاست، مثلاً در مسئله قصاص، خدا هم اجازه قصاص به ایشان داده و هم عفو، و ایشان عفو را پیروی می‌کنند ... ولی این دو قولی که از مفسرین نقل کردیم بدون دلیل عموم آیه را تخصیص می‌زند» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۷: ۳۹۸) پس مراد از قول، شنیدن هر سخن است؛ در این صورت مفهوم آیه این است: به آن دسته از بندگان من مژده بده که به هر سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن‌ها را پیروی می‌کنند. طبق این برداشت که از جانب روایات نیز تأیید می‌شود (و در ادامه ذکر خواهد شد) می‌توان گفت:

اولاً بندگان باید به هر سخنی گوش فرا دهند و تنها به شنیدن نظر دوستان، هم‌فکران و هم‌مسلمان خویش بسنده نکنند زیرا به تعبیر حضرت امیر(ع): «مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا؛ هر که از آراء دیگران استقبال کند مواضع خطا را خواهد شناخت (نهج البلاغه: ۸۷۸) ناگفته پیداست که تحمل سخن دیگران و به ویژه مخالفان مستلزم بردباری و سعه صدر است.

ثانیاً صرف شنیدن سخن دیگران کافی نیست و می‌بایستی با محک عقل سنجیده شوند و بهترین آن‌ها (احسنه) پیروی گردند. پیداست که ارزیابی همه سخنان و انتخاب بهترین آن‌ها صرفاً در توان عقل است و انسان نمی‌تواند این وظیفه ذاتی را به دیگری واگذار کند، زیرا نفس اعتماد به دیگران در انتخاب، با روح این اصل طلایی قرآن (شنیدن هر سخن و یافتن احسن القول) منافات داشته و آن را بلاموضوع می‌کند.

ثالثاً مصداق بهترین سخن مانند مصداق بهترین خط و بهترین صدا، امری موقتی است و همواره ممکن است سخنی بهتر، خطی بهتر و صدایی بهتر ظهور کند و عنوان بهترین را از آن خود کند، لذا انسان عاقل می‌باید همواره هوشیار بوده و سخنان گوناگون را بسنجد و بهترین را انتخاب نماید و همیشه نیز در پی سخنان بهتر بوده و به گزینش‌های پیشین بسنده نکند. این امر سبب می‌شود که حق در هر شرایطی شناخته و پیروی شود. لذا رویکرد قرآن کریم در تشخیص سخن حق، شنیدن سخن دیگران حتی مخالفان، معاندان و منتقدان و تجزیه و تحلیل آن‌ها و بالاخره گزینش بهترین است. پیامبر و ائمه نیز از انسان خواسته‌اند که حق را در هر موقعیت و شرایطی تشخیص دهند و از آن پیروی کنند و «اهل حق» را معیار حق ندانند.

(ع) می‌فرماید: «خذوا الحق من اهل الباطل و لاتأخذوا الباطل من اهل الحق» (ری شهری

۱۳۷۹: ۳۵۲) وی با این بیان، تمایز قاطعی بین حق و اهل حق می‌نهد و همه توجهات را از اهل حق به سمت خود حق معطوف می‌کند. هنگامی که ملاک انسان خود حق باشد آن را از همه جا کسب می‌کند حتی از اهل باطل؛ و نیز باطل را از کسی نمی‌پذیرد ولو از اهل حق.

پیامبر (ص) می‌فرماید: «علی مع الحق و الحق مع علی» (ری شهری، ۱۳۷۱: ج ۱: ۲۰۸) علی همراه حق است و حق همراه علی است. در توضیح این حدیث باید گفت که این همراهی یک همراهی دوسویه است و نه یک-سویه، یعنی این‌گونه نیست که علی منشأ حق باشد و حق وابسته به علی، بلکه حق مستقل است و کمال علی در پیروی دائم از آن است، لذا علی (ع) مظهر حق تلقی می‌شود.

- «المؤمن لا یرد الحق من عدوه» (ری شهری، ۱۳۷۹: ۳۳۲) مؤمن، (سخن) حق را حتی از دشمن خود رد نمی‌کند؛ زیرا دشمن نیز ممکن است گوینده حق باشد همچنانکه دوست ممکن است گوینده باطل باشد. مهم این است که افراد را ملاک حق و باطل ندانیم؛ در این صورت حق از همه جا قابل اکتساب است حتی اگر بر زبان دشمن جاری شود.

- «أنظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال» (ری شهری، ۱۳۷۱: ج ۶: ۴۸۵) حضرت امیر در این فراز، تکلیف سخن را از سخنگو جدا می‌سازد و سفارش می‌کند به سخن توجه کنید و شنیدن یا فهمیدن آن را منوط به شخصیت گوینده نکنید. امام صادق (ع) فرموده است: «هرکس به وسیله افراد وارد دین شود افراد هم، او را هم چنانکه در دین داخل کرده بودند از دین خارج می‌کنند؛ و هرکس به وسیله کتاب و سنت در دین داخل شود، تدین او متزلزل نمی‌شود حتی اگر کوهها از هم فرو بپاشند» (ری شهری، ۱۳۷۱: ج ۳: ۳۹۱)

بدین ترتیب پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه معصومین (ع) نیز به تبعیت از قرآن کریم، انسان را به جای اهل حق به سوی شناخت حق سوق می‌دهند و این امر حقیقتی بسیار متعالی است که اغلب مورد غفلت واقع می‌شود. عمده‌ترین فرق «ارجاع به حق» و «ارجاع به اهل حق» به انسان بازمی‌گردد. شناخت حق محتاج تلاش فکری و کوشش عقلانی انسان است و کمترین خاصیت آن پایان ناپذیری این تلاش است؛ یعنی از سویی عقل آدمی باید در جهت کشف حقیقت تلاش کند و در این مقام نمی‌تواند از دیگری تقلید کند و از سوی دیگر حق‌مداری یک انسان، امری ثابت و دائمی نیست، لذا اهل حق بودن یک فرد در یک زمان مستلزم اهل حق بودن وی برای همیشه نیست بلکه همواره می‌باید به میزان حق‌مداری هر فرد توجه کرد و از سوی سوم، حقیقت امری تفصیلی است، یعنی پذیرفتن حقانیت هر امری تا زمانی است که حقانیت بیشتری برای امر دیگری اثبات نگردد و پیداست که عقل مرجع منحصر برای تشخیص میزان حقانیت امور است.

امام موسی صدر نیز به این نکته توجه کرده است و میزان علی(ع) را در زندگی حق و حقیقت می‌داند، وی در این خصوص می‌گوید: «هر حقیقتی در جهان هستی از خداوند نشأت گرفته و همان‌طور که ذات خداوند نه زاده شده و نه زاییده شده است، حقیقت نیز نه زاده و نه زاییده شده است..... آیا ملاک تشخیص حق تغییر می‌کند؟ خیر، حق نیز نه زاده است و نه زاییده شده، حق نسبت به همه یکسان است. چه من باشم، چه دوست باشد و چه غریبه، حق در اینجا با آنجا تفاوتی ندارد» (۱۳۹۲: ب: ۱۶۲)

گفتنی است که تکلیف معصومین (ع) در این بحث روشن است. پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) عین حق‌اند. بهترین دلیل برای اثبات این مدعا همین سخنان گهربار ایشان است. امام علی(ع) که بیش از همه سزاوار است خود را مرجع حق بداند، عقل و قدرت تشخیص انسان را به رسمیت می‌شناسد و همگان را به شناخت حق ارجاع می‌دهد و شناخت اهل حق را جز از این راه ممکن نمی‌داند. از همین‌جا می‌توان به راز ماندگاری قرآن و اهل بیت (ع) در طول سده‌های متمادی پی برد. امروزه در اوج پیشرفت‌های بشری، می‌توان این اسوه‌های بی‌بدیل را به جهانیان معرفی کرد و نشان داد که انسان محوری و اصالت عقل در مدار حق، نه دستاورد جدید بشر بلکه سفارش اسلام و بزرگان آن در چهارده قرن پیش بوده است.

همان‌گونه که در ابتدای بحث اشاره شد اگر با نگرش امام موسی صدر یعنی «ادیان در خدمت انسان» به موضوع حق و حقیقت توجه کنیم آن را امری انسانی خواهیم یافت. به نظر می‌رسد که تأکید قرآن بر دین اسلام نیز از چنین واقعیتی سرچشمه می‌گیرد، آنجا که می‌فرماید: «الدين عندالله الاسلام» اسلام همانا تسلیم حق و حقیقت شدن است و ابراهیم(ع) نیز بر چنین مبنایی «مسلم» شمرده شده است. لذا حقیقت امری است که مربوط به انسان است و می‌توان آن را در همه‌ی ادیان یافت. از سویی دیگر ویژگی مهم دین خاتم، پیروی از حق و حقیقت است و پیروان آن نمی‌توانند حق را محدود و منحصر به قرائت خاصی کنند که بر اساس فهم ایشان از قرآن شکل گرفته است، درحالی‌که در نگرش «انسان در خدمت دین» حقیقت امری مطلق و دینی تصور می‌شود، لذا کارکرد آن درون دینی است و از اختیار عموم خارج می‌شود.

با این توصیفات بهتر می‌توان عملکرد امام موسی صدر را در مواجهه با ادیان و مذاهب تعبیر و تفسیر کرد. هنگامی که او در سخنرانی کلیسای کبوشین بیروت به آیات انجیل و سخنان پاپ در کنار قرآن استناد می‌کند یعنی حقیقت را در انحصار دین و مذهب خود نمی‌پندارد. هنگامی که روش تعامل، مباحثه و گفتگو را در برخورد با فرق و مذاهب به عنوان پایه‌ی عملی فعالیت‌های خویش برمی‌گزیند یعنی وجود مرتبه‌ای از حقیقت را نزد دیگران اعم از عوام و علماء و رؤسای کشورها مسلم می‌داند. ابدأ نمی‌توان تصور کرد هنگامی که به منظور موعظه راهبان مسیحی در دیرها و صومعه‌های لبنان حاضر می‌شود قصد دعوت ایشان به دین اسلام و مذهب تشیع را دارد و یا اینکه در جهت رسیدن به خواسته‌های مذهب خود دست به عوام‌فریبی زده است تا از شدت اختلافات خود با مسیحیان بکاهد. وی در موعظه‌های خویش راهبان را به حق و حقیقتی می‌خواند که پایه‌ی تمام ادیان الهی یعنی دعوت به تسلیم در برابر حضرت حق است و بر اساس همین اعتقاد عمیق او به حقانیت ادیان است که موعظه‌اش به اذعان دعوت‌کنندگان مؤثرتر واقع می‌شود.

### مقایسه دوم: ولایت و رهبری

امام موسی صدر با رویکرد «ادیان در خدمت انسان» از دین تفسیری اجتماعی دارد و عناصر دین، نظیر ولایت و رهبری، انفاق، جهاد و شهادت را با نگرشی اجتماعی معنا می‌کند تا همان‌گونه که انسان موجودی اجتماعی است و بدون روابط اجتماعی و مناسبات آن نمی‌تواند زندگی کند و یا تعریف شود، دین هم در خدمت برای رشد و تعالی انسان، اجتماعی تفسیر شود و معنا یابد. به نظر می‌رسد هدف و مقصود اصلی چنین نگرشی کارآمد و اثربخش کردن دین در زندگی بشر باشد. شاید بتوان گفت تفاوت نگرش او با دیدگاه «انسان در خدمت دین» در مقوله ولایت و رهبری از همین نکته ناشی می‌شود. «ولی» در نگرش «انسان در خدمت دین» الگو و اسوه‌ای آسمانی و خلیفه خدا بر زمین است که وظیفه هدایت شخص انسان را به سوی خداوند بر عهده دارد. چنین الگوهایی در صورت برقرار نشدن جامعه شایسته نیز تا حدی قابل پیروی هستند

درحالی که این پیروی از نظر امام موسی صدر در حقیقت اطاعت از خداست و نه اطاعت از ولایت: «اگر پیامبر خدا بگوید: این واجب است و این حرام، این کار را انجام دهید و این کار را انجام ندهید و ما این دستورها را اطاعت و اجرا کردیم، خدا را اطاعت کرده ایم و نه پیامبر را. اطاعت پیامبر که در آیه‌ی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، پس از اطاعت خداوند آمده است، اطاعتی است که با اطاعت خداوند و عمل کردن به واجبات و پرهیز از محرمت و اجرای امر و نهی‌ها فرق دارد.» (۱۳۹۲: ۱۰۰)

از نظر امام موسی صدر اطاعت از ولی «اطاعت در شئون حکومت، در ساختن جامعه و در چگونگی تربیت است.» (همان: ۸۶) یعنی ولایت، مقامی الهی است که به ولی داده شده تا احکام خداوند را اجرا کند. این نگرش امام صدر ناشی از توجهی است که او به نیاز اجتماعی انسان برای زندگی در جامعه‌ای پاک و شایسته دارد. توجه و تأکید وی نیز به روابط و مناسبات انسان‌ها در جامعه از چنین نگرشی برمی‌خیزد، او حقیقت جامعه را خواه ایمانی و یا غیر ایمانی باشد در افراد و پیوند و تعامل میان آن‌ها می‌داند. (همان: ۹۶)

از این منظر، هویت و تربیت انسانی، ذیل مناسبات اجتماعی شکل می‌گیرد و جایگاه جامعه و روابط آن مهم و اساسی تلقی می‌شود. به نظر می‌رسد امام موسی صدر فراتر از اندیشه و نگرش «انسان در خدمت ادیان» عنصر ولایت را از نقطه نظر امکانی که این عنصر برای رشد و تعالی انسان فراهم می‌کند می‌بیند و بر تأثیر جامعه پاک و شایسته که با حضور «ولی» خدا تحقق می‌یابد پای می‌فشارد، از نظر وی «ولی» به عنوان انسان شایسته و آسمانی امکان ظهور چنین جامعه آرمانی را از دو جهت فراهم می‌سازد: اولاً چنین جامعه‌ای امکان رشد انسان را بیش از هر عنصر دیگری در دین، چون نماز و روزه فراهم می‌کند، ثانیاً تشکیل چنین جامعه‌ای نه تنها امکان آن را اثبات می‌کند بلکه الگویی عملی برای رهبران و حاکمان دینی در طول تاریخ فراهم می‌آورد. امام موسی صدر به ضرورت تشکیل چنین جامعه‌ای ایمان و اعتقاد کامل دارد و می‌گوید: «تأثیر جامعه شایسته در بالا بردن سطح انسان و رشد و کمال او بیش از نماز و روزه و زکات و حج است. از این روست که حدیث شریف می‌گوید: بر هیچ چیز به اندازه ولایت تأکید نشده است. زیرا تأثیر نماز و روزه و زکات و حج، محدود و موقت است، ولی تأثیر جامعه، نامحدود است و آثاری ژرف و پایدار دارد، به گونه‌ای که می‌تواند انسان را بسازد و نماز و دیگر امور او را حفظ کند.» (همان: ۱۰۲)

اما تفاوت عمده‌ای میان او و معتقدان به اصالت اجتماع در بحث ضرورت حاکم و رهبر وجود دارد، این تفاوت به نقشی بازمی‌گردد که وی برای دین تصور می‌کند، یعنی امکانی که دین برای رشد و تعالی انسان به عنوان موجودی اجتماعی فراهم می‌آورد. از نظر امام موسی صدر گرچه انسان موجودی اجتماعی است و به سبب ضرورت نظم و وفاق اجتماعی، نیازمند حکومت و رهبر است اما از منظر دین، جانشین خدا بر روی زمین است و اگر مقهور محیط شود خواهد مرد. (همان: ۱۲۹)

این نکته گویای تفاوت انسان‌مداری امام صدر با انسان‌مداری غرب است. انسان به عنوان خلیفه خدا نیازمند محیطی الهی با روابط و مناسباتی سالم است که منافع فردی و اجتماعی او را برای کسب آزادی‌های معنوی و اجتماعی تهدید نکند، این نکته از سویی به ارتباط آشکار آزادی فرد از قیود نفسانی و آزادی اجتماعی یعنی رهایی از محدودیت‌های اجتماعی اشاره دارد و از سویی دیگر به تأثیرپذیری فرد از محیط اجتماعی اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد امام موسی صدر با توجه به این نکته، در مقام پاسخ به دو گروه سکولارها و ولایتی‌ها بر می‌آید. سکولارها و مذهبی‌هایی که تشکیل حکومت را منحصر به حضور امام زمان می‌دانند و اصطلاحاً ولایتی خوانده می‌شوند در یک موضوع مهم یعنی عدم تشکیل حکومت و جامعه دینی متفق‌القول هستند هرچند، دلایل متفاوتی برای آن اقامه می‌کنند. امام موسی صدر در پاسخ به سکولارها که می‌پندارند دین و ایمان مربوط به شخص انسان و پیوندش با خداست، اما مبنای روابط اجتماعی انسان‌ها نیست می‌گوید: «انسان موجودی واحد و یکپارچه است و نمی‌توان آن را به دو موجود تقسیم کرد، موجود مؤمن به خدا و موجود مؤمن به انسان،



در این صورت انسان از نظر اعمال فردی مؤمن و از نظر اعمال اجتماعی غیر مؤمن بار می آید، زیرا هنگامی که فعالیت های اجتماعی انسان با انگیزه های غیر الهی صورت می گیرد، ایمان به اصل و مبنای دیگری را در قلب انسان تقویت می کند که با مینا و انگیزه نخستین او یعنی ایمان به خداوند متفاوت است، لذا انسان را در درون، دچار تناقض و دوگانگی می کند و موجب تباهی او را فراهم می آورد، در حالی که اگر خاستگاه فعالیت های انسان در عرصه اجتماعی ایمان به خداوند باشد، روابط و کارهای اجتماعی فرد، ایمان قلبی او را تقویت می کند و نوعی یکپارچگی و هماهنگی در وجود او بروز می کند» (همان: صص ۱۰۶-۱۰۳ با تلخیص)

وی همین استدلال را در مورد ادعای ولایتی ها به کار می گیرد و می گوید: «انسان مجموعه ای از عناصر جدا از یکدیگر نیست و هرگونه فعالیت بیرونی بر گرایش های درونی و روحی او بازتاب دارد. بنابراین انسان نمی تواند در جامعه ای غیر مؤمن زندگی کند و در عین حال، ایمان خود به خداوند را حفظ کند، مگر از راه مجاهدت و جنگ و دفاع و درگیری پیوسته.» (همان)

بر این اساس می توان گفت امام موسی صدر اصل ولایت را بهترین شیوه برای هماهنگ کردن نیروها و توانایی های جامعه می داند.

نکته دیگری که پسندیده است در مقوله ولایت به آن اشاره شود مشروعیت و مقبولیت «ولی» در دین اسلام است. شخص ولی بر اساس چه ضرورت ها و چه ویژگی هایی انتخاب شده و می شود و تفاوت او با حاکمان و رهبرانی که از سوی مردم و یا مستبدانه بر سریر حکومت نشسته اند در چه چیزهایی است؟ امام موسی صدر ضرورت انتخاب «ولی» را از سوی خداوند به علت شکافی می داند که میان «وجه آسمانی» و «وجه زمینی» انسان برقرار است و وجود «ولی» نشان می دهد که این شکاف چگونه با انسانی که وجه همتش آسمان است پر می شود. وی در توضیح این مطلب می گوید: «اگر آموزه های آسمانی و پاک و مجرد و پارساگونه را به دست حاکمی منحرف و هواپرست و مصلحت محور بدهیم، چگونه آنها را اجرا می کند؟ حکم پاک آسمانی را در چارچوب خصلت های زمینی و تمایلات شخصی و مادی خود اجرا می کند. اگر اسلام فطرت الهی است که خدا مردم را بر آن سرشته است و اگر اسلام مقوله ای انسانی است، پس چرا آسمانی بوده است؟ زیرا خاکی بودن سرمنشأ میل و گرایش در انسان است و دنیا را بر عواطف و اندیشه ها و مفاهیم او حکمفرما می کند. انسان آسمانی یعنی انسان پاکی که منفعت فردی یا رابطه خویشاوندی یا آیین و رسوم محلی یا مصالح خاص در او اثر نمی کند. این انسان بی اعتنا به دنیا، این انسان رها از تعلقات دنیوی، جلوه ای انسانی بودن آسمان و انسان مدار بودن اسلام است.» (همان: ۱۲۴)

از سوی دیگر تجسم کامل انسان به عنوان خلیفه خدا بر روی زمین، امری انتزاعی و آرمانی تلقی می شود تا زمانی که جلوه آن محقق شود و حضور «ولی» به عنوان انسان کامل نشانه چنین الگویی برای انسان است، و باز اینجاست که نقش دین در خدمت به انسان روشن می شود. بر چنین مبنایی است که امام موسی صدر، لزوم نقش پذیری انسان را از ولایت متذکر می شود و می گوید: «ولایت یعنی شبیه انسان کامل شدن، یعنی الگوی او را گرفتن و در همه حالات شبیه اوشدن» (همان: ۹۵ و ۹۳) لذا امام موسی صدر مکرراً از شیعیان می خواهد راه و رسم و منش پیامبر و ائمه را الگو و سرمشق خود قرار دهند: «ما هنگامی که با حلال و حرام، درست و نادرست، حق و ستم روبرو می شویم باید این ولایت را در وجود خود حس کنیم، علی آنگونه که خود فرموده اگر اقلیم هفت گانه را به او بدهند تا پوسته جوی را به ستم از دهان مورچه ای بگیرد، نمی پذیرد، چگونه ممکن است کسی بگوید دوستدار و پیرو چنین امامی است ولی به حقوق دیگران احترام نگذارد» (همان: ۱۵۳)

اما چگونه می توان اطاعت مردم از ولی را توجیه کرد؟ امام موسی صدر در اطاعت مقام ولایت، قداستی می بیند که نشأت گرفته از ایمان به انسانی است که جانشین خداست یعنی آفریده خدا و آفریده شده از خدا. اگر انسان چنین کسی را اطاعت کند در حقیقت خدا را اطاعت کرده است در صورتی که اگر اطاعت او صرفاً ناشی از اعتقاد و ایمان به انسان باشد موجب وهن و تحقیر وی می شود و این تفاوت امام موسی صدر با اومانیسیم در نگاه به انسان است که پیش تر به آن اشاره شد.

ویژگی‌هایی که امام موسی صدر برای «ولی» برمی‌شمارد به خوبی نشان‌دهنده چنین قداستی است: «تنها کسی سزاوار این سلطه است که خداوند او را از خطا و از تأثرات گوناگون نفسانی، مصون نگه داشته است، علاوه بر این، شخص ولی باید همه‌ی مبادی شریعت و اصول و فروع آن را بشناسد» (۱۳۹۱ ج: ۲۰۶) اما وجود چنین مشروعیتی به این معنا نیست که هر آنچه که ایشان به نحو اجرایی وضع کرده‌اند، الی‌الابد باید به همان شیوه و همان شکل اجرا شود و اجتهاد فقها که امام موسی صدر به آن اشاره می‌کند، دلیل این مطلب است: «اجتهاد به معنای پویایی و تحول و عطف‌نظر به جهان واقع در چارچوب غیب‌گرایی و مطلق‌بودن و الهی‌بودن حکم است. مطلق بودن و غیب‌گرا بودن، تحول‌پذیری و سازگاری حکم با نیازهای انسان را منتفی نمی‌کند.....» (روح تشریح: ۲۰)

رابطه پیروی از ولایت و عقل

به نظر می‌رسد، نگرشی که انسان را در خدمت دین می‌داند ولایت را به شرط تعطیلی عقل معنا می‌کند و از انسان اطاعتی بی‌چون و چرا و محض می‌طلبد، اطاعتی که خلوص آن با پریدن در آتش سنجیده می‌شود. اما نگرشی که دین را در خدمت انسان می‌داند نمی‌تواند نسبت به انسان و ویژگی‌های او بی‌تفاوت باشد. اولین نکته، ضرورت پذیرش ولایت از سوی انسان است، بدین معنا که امکان تحقق ولایت در جامعه، در صورت پذیرش مردم است که تحقق می‌یابد و اما شرط دوم تحقق ولایت به شرط فعلیت عقل انسان است و این همان ولایتی است که امامان ما نیز در پی آن بوده‌اند. نهج‌البلاغه امام علی (ع) مشحون از سخنانی است که به ما نشان می‌دهد ایشان عقل را به رسمیت شناخته‌اند و کاربرد آن را توصیه کرده‌اند، اما ممکن است گفته شود که عقل صرفاً در مواجهه با ولایت است که بایستی تعطیل شود، در این صورت چندین فراز از نهج‌البلاغه و چندین حرکت از امام علی (ع) است که این ادعا را نقض می‌کند. در اینجا به یکی از آن‌ها استناد می‌شود: هنگامی که علی (ع) پیروزمندانه از جنگ جمل به سمت جنگ صفین می‌رفت یکی از یاران وی (حارث بن حوط) نزد او آمد و گفت: آیا پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می‌دانم؟ علی (ع) در ضمن پاسخ او فرمود: «تو حق را نشناخته‌ای که اهل حق را بشناسی و باطل را نشناخته‌ای تا اهل باطل را بشناسی.» (نهج: ۹۲۸) حارث در رکاب علی است، پس علی را حق می‌داند و به ادعای خویش اصحاب جمل را نیز برحق می‌پندارد، لذا در نمی‌یابد که چگونه اهل حق در برابر یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند! حضرت امیر بیان فرمود که تردید تو ناشی از این است که حق را نمی‌شناسی تا به واسطه آن صاحبان حق را بشناسی. اگر در هر موقعیتی حق را بشناسی از صاحب حق دفاع خواهی کرد و گمراه نخواهی شد اما اگر ملاک تو افراد باشند به سبب تغییر افراد دچار تردید و سردرگمی خواهی شد. بدیهی است که تنها وسیله تشخیص حق در این موضع، عقل انسان است. چگونه است که علی از پیروان خود اطاعت و ولایت محض نمی‌طلبد و آن‌ها را به به‌کارگیری عقل در هر موقعیتی فرامی‌خواند؟ واقعیت این است که امام علی (ع) ولایت را به شرط فعلیت عقل می‌پذیرد و عقل ابزاری برای داوری و قضاوت است که همواره و در هر شرایطی برای تشخیص به کمک انسان می‌آید. لذا همان‌گونه که در مبحث حق و حقیقت اشاره شد، حق اعم از افراد است و اگر عقل انسان نیز به آن واقف شود، آن را بهتر می‌پذیرد و دچار تردید و خطا نخواهد شد. مثال دومی که بر این نکته تأکید می‌کند، اندیشه و حرکت امام زمان است. امام زمان (عج) اندیشه و حرکتی جهانی است، یعنی متعلق به همه انسان‌های روی زمین است. وی به هنگام ظهور، صرفاً با زبان عدالت است که با مردم سخن می‌گوید، زیرا عدالت زبانی است که انسان، در هر فرقه و مذهب و اعتقادی فارغ از آن که کودک و پیر و جوان باشد آن را می‌فهمد و درک می‌کند و عدالت برخاسته از عقل است زیرا عقل است که آن را فهم می‌کند و در هر زمانی خصوصاً آخرالزمان لزوم آن را حس می‌کند، اما زبان شریعت زبانی اعتباری است و بر مبنای آن نمی‌توان با همه انسان‌ها سخن گفت، زیرا زبان شریعت نه تنها در میان ادیان که در میان مذاهب گوناگون نیز متفاوت است، چنان که شریعت موسی با شریعت عیسی متفاوت است و این قراردادی الهی است. اما همین شریعت به سبب اعتباری بودنش به اختلاف میان انسان‌ها دامن می‌زند درحالی‌که عدالت که زبان عقل است نه تنها اعتباری نیست بلکه می‌تواند ملاکی برای یافتن حق و حقیقت

باشد، پس عقل در این شرایط به کمک انسان می‌آید تا او را به سخن و روش درست رهنمون شود. چنان‌که می‌بینیم پیامبر و ائمه نیز در پی آن‌اند تا گنجینه‌های عقل آدمی را بالفعل کنند و او را به رشد برسانند نه اینکه با این ودیعه الهی مخالفت بورزند، از سوی دیگر عقل همان‌گونه که محدودیت خود را در شناخت خدای نامحدود درک می‌کند نیاز خود را به انسان آگاه دلسوز صاحب‌نظری که می‌تواند محل مشورت قرار بگیرد می‌فهمد. عقل نیاز به راهنما و دلیل را هم در امور فردی خویش و هم در رأس جامعه احساس می‌کند و البته این راهنما و دلیل، حکم مشاور مشفق دلسوزی را دارد که معاون و یاری‌دهنده به عقل است و نه تحکّم کننده‌ای که اطاعت بی‌چون و چرا می‌طلبد. پذیرش ولایت، پذیرش خلیفه الله است و همان‌طور که پذیرش خداوند و عبادت او به معنای بندگی و اطاعت محض نیست، بلکه به معنای آزادی هرچه بیشتر انسان از بند نفسانیات درونی و قیود اجتماعی است، پذیرش خلیفه‌الله نیز منجر به عبودیت و اطاعت محض و مطلق نمی‌شود. ولایتی که با نیروی عقل برگزیده و پشتیبانی شود بسیار کارآ و مؤثرتر و سازنده‌تر از ولایتی است که به انسان تحمیل شود: کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیّت ز پایت بر کند (مولوی، ۱۳۸۵: بخش ۱۲۹)

چنان‌که مولوی اشاره دارد مولا به انسان کمک می‌کند از قید بندگی و اطاعت نفس درونی و یا تحمیل‌های اجتماعی رها شود و بر این اساس ولایت پیامبر و ائمه، آزادی و آزادگی می‌آورد نه پیروی کورکورانه و تعطیلی عقل و تحقیر آدمی. همان‌گونه که کلام‌الله مجید می‌فرماید: «إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فِرْقَانًا» تقوا و خویشترداری، عقل انسان را آزاد و استعدادهای آدمی را شکوفا می‌کند، «ولی» نیز کسی است که از طریق راهنمایی آدمی برای رسیدن به تقوا، او را آزاد و رها از هر قید و بند درونی و اجتماعی می‌سازد. لزوم اطاعت از رهبری و شرایط آن

تأکید فراوان امام موسی صدر به موضوع اجتماع و همت جدی او در کار تشکیلاتی، جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد که وی به مسئله رهبری و حکومت، در زمان غیرمعصوم قائل بوده است و نیز مخالف نظریه جدایی دین از سیاست بوده، چنانکه به عنوان یک رهبر دینی به طور تمام و کمال در مسائل سیاسی وارد شده است. اینک این پرسش مطرح می‌شود که آیا قداستی که وی برای ولایت قائل است، برای رهبر جامعه دینی نیز قائل است؟ پیش از پرداختن به نظر وی در این مورد بهتر است به نظر معصومین در این زمینه اشاره شود. پیامبر اکرم سپاهی را روانه کرد و فردی را امیر آن‌ها قرار داد و به آن‌ها سفارش نمود دستورات او را گوش دهند و در فرمان او باشند؛ امیر آتشی برافروخت و به سپاهیان فرمان داد به آن آتش درآیند، برخی از این کار خودداری کرده و گفتند: ما از آتش [جهنم] فرار کرده‌ایم [چگونه وارد آتش شویم؟]؛ و عده‌ای خواستند وارد آتش شوند ... موضوع به گوش پیامبر رسید؛ ایشان فرمود: اگر وارد آتش می‌شدند از آن خارج نمی‌شدند [یعنی وارد آتش جهنم بودند] و افزودند: هیچ اطاعتی در معصیت الهی نیست، هر گونه اطاعتی در نیکی‌ها (معروف) است. (ری‌شهری، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۸۴)

هنگامی که علی(ع) مالک اشتر را به عنوان والی مصر تعیین کرد در ضمن نامه‌ای به اهالی مصر نوشت: در هر چه موافق حق بود به سخنش گوش بسپارید و فرمانش را اطاعت کنید(نهج‌البلاغه: ۶۸۸) معنای این فراز از نامه این است که ملاک شما در پیروی از مالک اشتر شخصیت او یا حکم من نیست بلکه ملاک همگان در پیروی از رهبر باید حق باشد؛ اگر مالک، طبق حق فرمان راند پیروی کنید ولی اگر از جاده حقیقت منحرف شد پیروی نکنید. پیداست که مالک از یاران خاص حضرت امیر است و احتمال بسیار ضعیفی وجود داشته که از مسیر حق عدول کند، اما هنگامی که آن حضرت، پیروی از مالک را نیز مقید به حق‌گویی و حق‌ورزی وی می‌کند تکلیف سایر حاکمان و رهبران مشخص می‌شود. در ذیل آیه «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ» از امام حسن عسگری(ع) نقل شده: فردی از امام صادق(ع) پرسید: عوام یهود کتاب خدا را فقط از طریق علمائشان می‌شناسند و جز این چاره‌ای ندارند، بنابراین چرا قرآن کریم آنها را به سبب تقلید از علماء، نکوهش کرده است؟ آنها هم

مثل عوام ما از علماء تقلید می‌کنند. امام صادق(ع) فرمود: خداوند عوام ما را هم مانند عوام یهود بخاطر تقلید از علمائشان نکوهش کرده است. [توضیح اینکه] عوام یهود می‌دیدند که علمائشان دروغ آشکار می‌گویند، رشوه گرفته و حرام می‌خورند، واجبات احکام را به خاطر جلب نظر دیگران عوض می‌کنند، با تعصب کور به اختلافات دامن می‌زنند، هنگام تعصب حقوق مخالفینشان را ضایع می‌کنند، به طرفدارانشان مال ناحق بخشیده و به خاطر آنان به دیگران ظلم می‌کنند، [عوام یهود] می‌دیدند که آنها مرتکب محرمات می‌شوند [و با این وجود از آنها تقلید می‌کردند در حالیکه] ندای وجدانشان را می‌شنیدند که هر کس چنین کارهایی انجام دهد فاسق است و شایسته نیست که واسطه بین خدا و خلق قرار گیرد ... عوام ما نیز اگر دیدند که فقهایشان دچار فسق آشکار، تعصب کور، حرص دنیا و حرامخواری شده‌اند و با این حال از چنین فقهای تقلید بکنند همانند [عوام] یهود مورد نکوهش خداوند قرار می‌گیرند. ولی هر کدام از فقهاء که نفس خود را کنترل کند، دین خود را محافظت نماید، با هوس‌های خود مخالفت کند، از امر مولایش پیروی نماید، بر عهده عوام است که از او تبعیت کنند؛ و این موضوع بر برخی از فقهای شیعه صدق می‌کند نه همه آنها.» (ری‌شهری، ۱۳۷۱، ج ۸: ۲۵۷)

بر این اساس می‌توان گفت، اطاعت و پیروی از رهبر و حاکم اسلامی و حتی علمای دین، اطاعتی مستمر و بی‌چون و چرا و محض نیست، این نگرش و رویه از سویی انسان مکلف را وامی‌دارد که در هر قول و عمل حاکم و رهبر و حتی عالم دینی ببیندیشد و از پیروی و تقلید محض سرباز زند و هم رهبر و عالم را وامی‌دارد در هر قول و فعل خویش پیرو حق باشد و همواره از پیروان خود اطاعت محض نطلبد و حکم خود را مساوی با حکم خدا تلقی نکند. چنین نگرشی نسبت به حاکم و رهبری در هر جامعه‌ای اعم از دینی و غیردینی، راه را بر استبداد و دیکتاتوری می‌بندد، اما جامعه دینی به واسطه ولایتی که پیامبران و ائمه بر مردم داشته‌اند از جوامع دیگر برای ظهور استبداد آماده‌تر است، چرا که حاکمان آن همچون فرمانده سپاه پیامبر برای متابعت و پیروی دیگران از خویش نوعی مشروعیت احساس می‌کنند، حال آنکه مشروعیت «ولی» در سایه لطف الهی و آشنایی با مبادی شریعت و اصول و فروع آن و همین‌طور عمل به آن حاصل شده است.

از منظر دیگری نیز می‌توان به ضرورت پیروی آگاهانه از حاکم و رهبر جامعه اسلامی اشاره کرد. همان‌گونه که در فقه شیعه اشاره شده، اجازه پیروی از مرجع تقلید صرفاً در فروع دین است و یکی از شروط مهم و اساسی در پیروی، تشخیص عدالت مرجع و حتی امام جماعت است. بر این مبنا رهبر، حاکم، مرجع و حتی امام جماعتی قابل پیروی و یا اقتداست که عدالت فردی و اجتماعی داشته باشد و تشخیص این مسئله نیز بر عهده پیروان و مأمومین است و منبع این تشخیص نیز، البته عقل انسان است و از سوی دیگر عدالت ویژگی علی‌الدوام و مستمری نیست، چنان که هر لحظه ممکن است فردی از آن ساقط شود، لذا می‌توان گفت پیروی بی‌چون و چرا و محض از حاکم و رهبر دینی هرگز از مردم خواسته نشده است.

نظر امام موسی صدر در زمینه اطاعت از رهبر و حاکم جامعه

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد وی وجود جامعه صالح و شایسته را برای تربیت و رشد انسان ضروری می‌شمرد و لزوم ولایت پیامبر و ائمه را در این راستا توضیح می‌دهد، اما آن را محدود به حکومت پیامبر و ائمه نمی‌داند:

«حقیقت مسئله ولایت عبارت است از ایجاد جامعه‌ای صالح از راه تشکیل حکومتی صالح..... من اعتقاد دارم تشکیل جامعه‌ای صالح بیش از هر اقدام دیگری به رشد و کمال انسان می‌انجامد. بنابر این، ولایت که از نظر شیعه مسئله‌ای اساسی به شمار می‌رود، فقط جنبه، بلکه مسئله‌ای است همیشگی در هر زمان و در هر جامعه‌ای» (۱۳۹۱، ج: ۲۳۱)

اما ولایتی که بایستی در طول تاریخ و در هر جامعه‌ای شکل بگیرد چه نوع ساختار حکومتی را ایجاد می‌کند و چه اختیاراتی را به رهبر و حاکم اسلامی تفویض می‌کند؟ امام موسی صدر در زمینه نوع ساختار حکومت اسلامی می‌گوید: «دلیل شرعی وجود ندارد که ما را ملزم به شکل خاصی از حکومت کند. اما در چارچوبی که حفظ اساس اسلام را اصل کلی بداند، دستمان در انتخاب حکومت باز است» (۱۳۹۲ الف: ۲۷۲)

در زمینه میزان اختیاری که به حاکم و رهبر جامعه اسلامی تفویض می‌شود و بر اساس آن تکلیف آحاد جامعه در پیروی و اطاعت از رهبر مشخص می‌گردد، امام موسی صدر نظری مشابه با آنچه که از قول پیامبر و ائمه استنباط شد، دارد. همان‌گونه که در مبحث آزادی و اختیار انسان نیز اشاره شد، وی معتقد است که دین، سرشار از ضمانت‌هایی است که مانع سوءاستفاده از آن و ظهور فتوالمیسم دینی می‌شود. وی ضمن استناد به عهدنامه‌ی امام علی به مالک اشتر به یکی از این ضمانت‌ها اشاره می‌کند. امام علی(ع) یکی از شدیدترین گناهان را دور شدن و پنهان شدن حاکم از مردم می‌داند زیرا موجب انحراف حاکم و رهبر می‌شود، چنان که حاکم و رهبر طاققت چیزی جز تعارف را نداشته و به چیزی جز ستایش خویش قانع نمی‌شود و از رفتاری جز چاپلوسی آرام نمی‌گیرد، پس متحول شده و خود را در جایگاه پیامبر می‌پندارد و تافته‌ای جدا بافته می‌شمرد و یار وفادار را کسی می‌داند که طرفدار و مؤید او باشد، لذا علماء و دانشمندان و شایستگان راستین را از خویش می‌راند و بدین وسیله موجب فروپاشی جامعه می‌شود:

«در فرمایشات حضرت علی(ع) ضرورت ادامه داشتن دیدارها و بحث و گفتگو با حاکم، آشکارا بیان شده است و این موضوع برگرفته از این رهنمود اسلامی است که می‌فرماید: افضلُ الجهادِ كلمةُ حقٍ عندَ سلطانٍ جائِرٍ (بالاترین جهاد گفتن حق نزد حاکم ستمگر است) و همچنین: کلکم راعٍ و کلکم مسئول عن رعیتة (همه شما نگهبانید و همه شما نسبت به آنچه نگهبانید، مسئولید) امر به معروف و نهی از منکر بر هر مسلمانی واجب است. همکاری با ستمکار و سستی در برابر او از بزرگترین گناهان است. آن ضمانتی که لازم داریم [تا فتوالمیسم دینی بر جامعه حاکم نشود] ارتباط و ملاقات حاکم با مردم و گوش دادن به انتقادات و ارزیابی‌های ایشان و توجه به آن است. افزون بر این که او خود، بنا بر حدیث: حاسبوا قبل أن تحاسبوا، باید خود را محاسبه کند» (همان: ۱۲۴)

چنان که از صحبت فوق برمی‌آید، اولاً امام موسی صدر، رهبر و حاکم اسلامی را مصون از خطا و اشتباه نمی‌داند و ثانیاً وظیفه پیشگیری از انحراف حاکم را از سویی متوجه خود حاکم و از سوی دیگر متوجه خود مردم می‌کند. حاکم موظف است که بنا به توصیه پیامبر(ص) و ائمه(ع) راه‌های بروز خطا و اشتباه را هم به لحاظ فردی با کنترل نفسانیات درونی خویش و هم از لحاظ اجتماعی با رعایت حقوق اجتماعی انسان‌ها ببندد. از سوی دیگر مردم نیز موظف‌اند با حق‌گویی و حق‌طلبی، مانع بروز استبداد و دیکتاتوری دینی شوند، این نظارت همگانی اجتماعی ضامن رشد و تعالی فرد و جامعه و مانع بروز و ظهور دیکتاتوری و استبداد رهبر در هر ساختار سیاسی و اجتماعی است، زیرا در بهترین و پیشرفته‌ترین ساختار سیاسی و اجتماعی دموکراتیک نیز با وجود تفکیک قوا امکان سوءاستفاده از قدرت وجود دارد. آنچه که می‌تواند جامعه اسلامی را از نعمت نظارت اجتماعی به وسیله امر به معروف و نهی از منکر محروم کند، تلقی وجوب اطاعت محض از رهبر و ولی جامعه اسلامی است، درحالی که همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد ولی و رهبر جامعه مصون از خطا و اشتباه نیست و نتیجه چنین برداشتی قطعاً توهم رهبر از جایگاه خود و تردید مردم در انجام وظیفه نظارتی خویش است.

به نظر می‌رسد که شرایط و زمانه‌ی امام موسی صدر، زمینه را برای اظهار نظر وی در زمینه‌ی ویژگی‌های رهبر و حاکم اسلامی بیش از این مهیا نکرده است. اما عمل امام موسی صدر به عنوان یک رهبر دینی به خوبی پاسخگوی طرز فکر او در مورد وجوب اطاعت از رهبر و حاکم جامعه است. تشکیل مجلس اعلای شیعیان لبنان و انتخاب امام موسی صدر به ریاست آن، به وی به عنوان یک رهبر اجرایی، این اختیار را داده است که در کار تصویب قوانین مربوط به شیعیان و عزل و نصب پست‌های مربوطه باشد. دو تز مهم وی یعنی «گفتگو و تعامل بی واسطه با دیگران» و «اجازه‌ی سخن گفتن به مخالفان»، نشان‌دهنده‌ی آن است که وی اطاعت و پیروی محض مردم از حاکم و رهبر را جایز نمی‌داند. زیرا اساس و بنیان گفتگو و مذاکره بر به رسمیت شناختن حقوق دیگری و امکان خطا و اشتباه خود استوار است. حاکم و رهبری که در پی گفتگو با مردم خویش و دیگران است، حق را منحصرأ از آن خود نمی‌داند و بر این اساس، اطاعت محض پیروان را طلب نمی‌کند. سعه‌ی صدر امام در مقابل مخالفین و عدم حذف و طرد ایشان از صحنه‌ی قدرت سیاسی هر چند نشان‌دهنده‌ی

ایمان و اعتقاد راسخ او نسبت به مواضع خویش است اما درعین حال از احترام به اندیشه‌ی انسانی و عدم اعتقاد به ضرورت پیروی محض از حاکم و رهبر جامعه نشأت می‌گیرد.

### مقایسه سوم: ملی‌گرایی

مقایسه‌ی دو رویکرد «ادیان در خدمت انسان» و «انسان در خدمت دین» با توجه به عنصر ملی‌گرایی، تفاوت آن‌ها را روشن‌تر می‌سازد. رویکردی که انسان را در خدمت دین می‌داند، اعتلا و گسترش دین را مهم‌ترین وظیفه انسان تلقی می‌کند لذا ملی‌گرایی را رقیب قدرتمندی می‌شمرد که علاوه بر مطرح کردن هدف غیردینی میهن‌دوستی، نیروها و توانایی‌هایی انسان را در راه خدمت به دین تضعیف می‌کند و این تصور در طول تاریخ، مذهب‌یون را به موضع‌گیری و واکنش در مقابل میهن‌دوستی واداشته است. این تلقی موجب شده که ملی‌گرایی در تقابل با مذهب‌گرایی شمرده شود و گاه به عنوان برچسبی منفی برای افراد و گروه‌ها بکار رود، تا جایی که تمایلات توأمان ملی و مذهبی افراد و گروه‌ها با برچسب منفی ملی مذهبی تحقیر می‌شود، تظاهرات این تلقی و تفکر پس از انقلاب اسلامی ایران نیز به شکل طرد و تحقیر و گاه تعطیل مظاهر ملی و تاریخی کشور نظیر عید نوروز و شب یلدا جلوه‌گر شده است. تمامی این واکنش‌ها از سوی اغلب مذهب‌یون بدین سبب صورت گرفته است که وجود اهدافی جز دین، نظیر حزب‌گرایی و گروه‌گرایی و ملی‌گرایی در زندگی فردی و اجتماعی انسان نوعی شرک تلقی شده است.

درحالی که امام موسی صدر، میهن‌دوستی را امری بی‌اساس و غیرواقعی نمی‌داند بلکه آن را برای بشر نیازی اصیل می‌شمرد و ریشه و مبدأ آن را در روابط اجتماعی انسان می‌بیند، وی در این زمینه می‌گوید: «نیاز به وطن و میهن، تفریح فکری و یا تمایل به گسترش محل سکونت یا قرارداد مکتوبی نیست که مناطقی را به هم پیوند می‌زند، بلکه جوهر و هسته تحول و رشد تدریجی فرصت‌ها و تهدیدها و منافع و خطرهای است. همچنین، مشارکت حقیقی و به حق در دردها و آرمان‌های یکدیگر است. بقا و جاودانگی وطن، ترانه یا رؤیا نیست، تعهد ملی و یا بین‌المللی نیست بلکه وحدت و یکپارچگی حقیقی در هدف، در مبدئی که متشکل از دردها و منافع است و در غایت متجسم، در آرزوها و اهداف است.» (۱۳۹۱ج: ۴۳۷)

لذا در نگرش «ادیان در خدمت انسان» ملیت و ملی‌گرایی عنصری است که می‌تواند موجب رشد و تعالی انسان و جامعه او شود. این نگرش، ملیت را در کنار مذهب می‌داند و نه در مقابل آن و بر این اساس ملی‌گرایی می‌تواند از جنبه‌های گوناگون به بشر یاری رساند. اولاً انسان موجودی اجتماعی است و چنان که پیش‌تر اشاره رفت عنصر لازم برای نظم و وفاق افراد یک جامعه، وجود حاکم و بالتبع حکومت است، حکومت نیز اقتضائاتی چون حد و حدود و ثغور و منافع دارد که آن را از سایر حکومت‌ها. حکومت با حدود و ثغور و منافی که دارد افراد گوناگون را یکی می‌کند. گوناگونی‌ها و چنددستگی‌ها که می‌تواند موجب تزاخم و درگیری باشد در سایه میهن و حس تعلق نسبت به آن رنگ می‌بازد و حتی نژادها و زبان‌ها و فریق گوناگون تحت لوای عنصر ملیت وحدت و یگانگی می‌یابد. ناگفته پیداست که هر حکومتی بتواند وجوه مشترک مردم خود را افزایش دهد از اشتراک منافع و همبستگی ملی سود خواهد برد و از درگیری و تزاخم‌ها خواهد کاست. از این منظر، میهن‌دوستی که به اعتقاد امام موسی صدر از شریف‌ترین احساسات انسانی است می‌تواند در کنار دین به خدمت انسان درآید. گذشته از ایجاد وحدت و یکپارچگی میان انسان‌ها و رفع تزاخم‌ها و درگیری‌ها که هدف متعالی دین نیز شمرده می‌شود، میهن‌دوستی از طریق رشد و تقویت خصایل پسندیده انسانی نظیر ایثار و فداکاری و از جان گذشتگی و استقلال می‌تواند به تعالی فرد و اجتماع یاری رساند. دفاع از میهن، صحنه‌های بدیع و شگفت‌انگیزی از فداکاری و از جان گذشتگی انسان‌ها در طول تاریخ آفریده است. این صحنه‌ها که از تحمل رنج‌ها و سختی‌ها گذشته و به حد اعلا فداکاری یعنی ایثار جان رسیده است از همه‌ی ملل، فارغ از دین و آیین، در حافظه تاریخ ضبط شده است. چگونه دین می‌تواند به این سرمایه‌ی بزرگ بشری بی‌اعتنا باشد؟ چگونه دین می‌تواند به حس استقلالی که در اثر علاقه به میهن در فرد و جامعه شکل می‌گیرد بی‌توجه باشد.

مگر نه این است که انسان برای مقابله با تمنیات نفسانی و القافات و وسوسه‌های اجتماعی نیاز به اعتماد به نفس و استقلال رأی دارد؟

لذا در، انسان را با تمامی ویژگی‌هایش که یکی از آن‌ها اجتماعی بودن است، مورد توجه قرار می‌دهد. ملی‌گرایی و میهن‌دوستی از تبعات زندگی اجتماعی انسان است و دین می‌تواند از این حس عمیق انسانی برای رشد و تعالی انسان بهره بگیرد، آن‌چنان که امام موسی صدر در شرایط پیچیده و بغرنج لبنان از عنصر ملی‌گرایی برای یکپارچگی و اتحاد احزاب و ادیان و فرقی لبنان بهره می‌گیرد تا از منازعات و درگیری‌های شدید داخلی بکاهد و کشور را در مقابل دشمن خارجی یکی کند.

واژه‌های وطن، میهن و هم وطن، از پر بسامدترین واژه‌هایی هستند که گفتار و نوشتار خود بکار گرفته است. سفرهای داخلی و خارجی، رایزنی‌ها و میانجیگری‌های متعدد وی نیز در این راستا صورت می‌گیرد و تهییج و تحریک مردم لبنان خصوصاً پیروان خود به پاسداری از وطن و حفظ یکپارچگی آن از جمله‌ی این اقدامات است. قسمتی از نامه‌ی وی به مردم لبنان به مناسبت میلاد حضرت مسیح و عاشورای حسینی، به خوبی گویای این مطلب است: «لبنانیان بیاید دنیا را به چالش بکشیم، هم، آن دوستی که متأسفانه برنابودی کشور ما شرط‌بندی کرد و هم آن دشمنی که بر ضد وطن ما و یکپارچگی و حاکمیت و آزادی و آزاداندیشی و آرمان‌خواهی و شکوفایی آن توطئه چید، همه را به چالش بکشیم و در عمل، نه به ادعا، به آنها بگوییم ما در اینجا استوار و پاینده بر جا ایستاده‌ایم و از وطن خود و یکپارچگی و حاکمیت و آزادی و آزاداندیشی و شکوفایی آن پاسداری می‌کنیم.» (۱۳۹۱ الف: ۱۷۱) و هم اوست که می‌گوید: «اگر قرار باشد لباس روحانیت، مرا از مقاومت و فداکاری در راه دفاع از میهن باز دارد بی درنگ آن را کنار می‌گذارم» (فرخیان، ۱۳۸۵: ۵) شاید بتوان در توضیح این سخن گفت، هرگاه طرفداری از مذاهب، موجب تفرقه و تزاخم میان یک ملت شود و وحدت و کیان ملی ایشان را خدشه‌دار سازد بهتر است از آن اجتناب شود.

### مقایسه چهارم: جهاد و شهادت

چهارمین عنصری که برای مقایسه دو نگرش «ادیان در خدمت انسان» و «انسان در خدمت دین» بکار گرفته می‌شود عنصر جهاد و شهادت است. از آنجا که امام موسی صدر دین را پیش از آن که توشه‌ای برای آخرت باشد، والاترین وسیله برای زندگی می‌داند (۱۳۹۱ ج: ۲۳۹) عناصر و مؤلفه‌های دین، همچون جهاد و شهادت را نیز باید بر اساس کمکی که به رشد مادی و معنوی انسان در ابعاد فردی و اجتماعی می‌کنند، تحلیل و بررسی کرد.

به نظر می‌رسد که موضوع جهاد و شهادت، از دو منظر قابل بررسی است. اولاً جهاد و شهادت مقوله‌ای اجتماعی است یعنی جهاد و نهایتاً شهادت که اوج فداکاری و ایثار یک انسان است، به خاطر مصلحتی اجتماعی رخ می‌دهد و ثانیاً این که ارزش‌ها و مصالح بشری آن‌چنان مهم و اساسی‌اند که بذل جان انسان را توجیه می‌کنند.

تفسیر اجتماعی امام موسی صدر از آیات جهاد و حماسه‌ی حسینی نیز، نشان‌دهنده‌ی چنین نگاهی به مسئله‌ی دفاع و شهادت است. به عنوان مثال، وی در تفسیر آیه‌ی: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» بر این باور است که خداوند به جان و مال مؤمنان نیازی ندارد و اگر انسان‌ها جان و مال خود را در راه حق، در راه حلال، در راه خدمت، در راه سازندگی، در راه استقامت و آبادانی و زنده کردن و نجات دیگران صرف کنند، به بهشت خواهند رسید، اما نه فقط بهشتی در آخرت، بلکه نتیجه‌ی چنین اعمالی بهشت دنیا نیز هست، یعنی نتیجه‌ی انفاق مال به خود انسان بازمی‌گردد و بخشیدن جان نیز به مصلحت خود اوست. (۱۳۹۱ الف: صص ۲۰۶-۲۰۴)

برداشت امام موسی صدر از موضوع انفاق، به خوبی نشان‌دهنده‌ی تلقی وی از مسئله‌ی شهادت است، زیرا شکل کامل انفاق را، انفاق جان در راه خدا می‌داند. (۱۳۹۰ ب: ۸۰) از نظر وی انفاق برای انفاق کننده پاداش اخروی دارد اما نتیجه اجتماعی آن در این دنیا نیز قابل توجه و تأمل است. در نتیجه‌ی انفاق، امکان زندگی، سلامت و تعلیم و تربیت فقرا و زحمتکشان

فراهم می‌شود و بدین وسیله افراد بیشتری در ساختن جامعه سهیم می‌شوند و سطح اجتماع ارتقاء می‌یابد. لذا می‌توان گفت، انفاق‌کننده بیش از انفاق‌گیرنده از جامعه پیشرفته بهره می‌گیرد، در صورتی که اگر افراد متمکن از انفاق امتناع ورزند، اقشار ضعیفی از جامعه در فقر و بیماری و جهالت دست و پا خواهند زد و خودبخود از کمک به پیشرفت جامعه بازخواهند ماند و جامعه از وجود مؤثر ایشان محروم خواهد شد و این محرومیت به زیان همگان خواهد بود، مضاف بر این که عوارض فقر و فلاکت و بدبختی و عقده‌های روانی ناشی از آن در طبقه محروم محصور نخواهد ماند و به کل اجتماع سرایت خواهد کرد. (همان: صص ۹۵-۹۴)

بر همین اساس است که تفسیر امام موسی صدر از آیه‌ی «و أنفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة» با دیگران متفاوت است. علامه طباطبایی (۱۳۶۳) در تفسیر این آیه، افراط و تفریط در بخشیدن مال را موجب هلاکت انسان می‌شمرد. وی بخل ورزیدن و امساک از بخشش مال را هنگام جنگ مایه‌ی شکست انسان و افراط در بخشش آن را در زندگی، موجب تهیدستی انسان می‌شمرد. (ج ۲ صص ۸۴ - ۸۵)

در حالی که امام موسی صدر از همین آیه تعبیری کاملاً اجتماعی دارد. وی جمله دوم آیه را نتیجه حتمی جمله اول می‌داند و موجب تأکید بر این مطلب که در صورت انفاق نکردن، مشکلاتی اخلاقی و اجتماعی در جامعه پدید خواهد آمد که موجب هلاکت جمعی انسان می‌شود و از آن جا که وی مفهوم انفاق را گسترده می‌داند و شامل انفاق نفس نیز می‌کند، از این آیه مبنایی کلی در اسلام استخراج می‌کند که بر اساس آن از انسان خواسته شده تا مال و فکر و توان و جان خود را در راه خدا تقدیم کند و از آن جا که از راه‌های خدا، خدمت به خلق اوست که همه عیال الله‌اند، این‌گونه انفاق کردن تصویر عزت مندی از انسان ترسیم می‌کند. اما اگر انسان از افتخار بزدل و بخشش امتناء کند در معرض نابودی قرار می‌گیرد و توان و فکر و جان او مثلاً با ظهور بحران در جامعه و یا سیطره دشمن گرفته می‌شود. (۱۳۹۰ ب: صص ۹۶ - ۹۵)

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد رویکرد «ادیان در خدمت انسان» نگرشی اومانستی به انسان ندارد که اگر این‌گونه بود، حفظ انسان و منافع او در هر حالتی بزرگ‌ترین هدف شمرده می‌شد. این رویکرد آرمان‌هایی فراتر از آرمان‌های محدود و مادی انسان گرایانه دارد، اهداف و آرمان‌هایی انسانی که هویت بشر را رقم می‌زنند. هرگاه حقایق بنیادین و اساسی بشریت مورد هجوم واقع شوند و یا صدمه ببینند، مبارزه و در نهایت فدا شدن انسان برای احیای آن حقایق ضروری می‌نماید. با این وصف می‌توان این مسئله را به کل جوامع و تاریخ بشر تعمیم داد و چنین نتیجه گرفت که مبارزه و فداکاری برای حفظ ارزش‌های بنیادین بشریت امری لازم و ضروری است و میزان این فداکاری دقیقاً به قدر خطری است که هویت انسانی را تهدید می‌کند و گاه این خطر و انحراف به قدری بزرگ است که اصلاح آن جز به بذل جان و شهادت ممکن نمی‌شود.

امام موسی صدر به کرات در سخنرانی‌های خویش، جهاد را به معنای دفاع از حق و مقابله با ظلم و ستم می‌داند. تعریف او از مفاهیم «حق» و «ستم» به خوبی نشان‌دهنده رویکرد ادیان در خدمت انسان است. وی (۱۳۹۱) معتقد است که پیروزی تنها از آن حق است (ص ۱۷۹) و جنگ در راه حق شکست ندارد (ص ۲۱۱) اما چنان که پیش‌تر در مبحث حق و حقیقت اشاره شد، حق را در انحصار گروه و مذهب و فرقه خاصی نمی‌داند. شاید بتوان گفت مفهوم کلی دفاع از حق شامل دفاع از میهن، دفاع از مذهب، دفاع از عقیده و دفاع از خود می‌شود، مادامی که هر یک از این‌ها مظهر و جلوه‌ای از حق باشند، این نگرش، مسئله دفاع از حق را به امری اجتماعی و همگانی تبدیل می‌کند و از معنای جهاد و مبارزه و حتی مرگ برای برقراری و اعتلای اعتقاد، مذهب و دینی خاص خارج می‌کند. انسانی و اجتماعی دیدن مسئله حق طلبی سبب می‌شود که اولاً انسان‌ها در تشخیص حق و دفاع از آن، بر پایه منافع فردی، قومی، مذهبی و ملی خود عمل نکنند و فارغ از آن در سطحی گسترده، حق را تشخیص داده و از آن دفاع کنند. در این صورت «حق محوری» زمینه لازم را برای یکپارچگی و یگانگی انسان‌ها فراهم خواهد آورد و از تشّت و درگیری‌ها خواهد کاست و ثانیاً امکان اجماع حق طلبان را بر محور حق



فراهم خواهد کرد. به عنوان مثال تنها در چنین صورتی است که رژیم‌های اشغالگر نه فقط برای کشور اشغال شده بلکه برای بشریت تهدیدی جدی تلقی خواهند شد و اجماع واقعی برای برخورد با آنان صورت خواهد گرفت.

نکته مهم دیگری که امام موسی صدر در زمینه حق و ظلم و ستم به آن توجه می‌کند کوچکی و بزرگی آن است، وی حق را بزرگ می‌داند اگرچه کوچک باشد و ظلم و ستم را بسیار می‌داند اگرچه اندک باشد: «حق چه کوچک باشد و چه بزرگ، حق است و ستم چه کم باشد و چه بسیار، ستم است. راه کج و منحرف از ابتدا تا انتها در انحراف است و تماماً در یک امتداد است. حق کوچک، بزرگ می‌شود و گسترش می‌یابد... انسان وقتی شروع به انحراف می‌کند، بازگشت و اصلاح او در روز اول آسان تر از روز دوم است» (همان: ص ۱۴۹)

این تلقی از حق و ستم حداقل در زمینه جهاد و شهادت حاوی چند نکته مهم و قابل توجه است: نکته اول آن که با داشتن چنین نگرشی نمی‌توان ظلم و ستم نسبت به خود و یا دیگران را کوچک شمرد، این مسئله لزوم توجه جدی به انحرافات کوچک فردی و اجتماعی را متذکر می‌شود، با این تصور، هر گناه و خطای کوچک فردی و اجتماعی انسان، به مثابه گلوله‌ی برفی تلقی می‌شود که در انتها تبدیل به بهمنی ویرانگر خواهد شد و آسیب‌های جدی اجتماعی به دنبال خواهد داشت. نکته دوم به موضوع گرامیداشت و تعظیم حق اشاره دارد، این نگرش، حق را نزد هر کس که باشد فارغ از رنگ و عقیده و نژاد محترم می‌شمارد.

نکته سوم ملاکی است که این سخن برای نحوه دفاع از حق و مقابله با ظلم و ستم فراهم می‌آورد. جهاد و دفاع و به دنبال آن شهادت، برای برپایی هدفی متعالی یعنی حق صورت می‌گیرد لذا قطعاً نمی‌تواند توأم با ظلم و ستم در حق دیگران ولو اندک باشد، چنان که نمی‌توان عملیات انتحاری شخصی را که زنان و کودکان بی‌گناه را به کام مرگ می‌فرستد، عملیاتی جهادی و شهادت‌طلبانه تلقی کرد، اما نکته چهارم به میزان اصلاح و برخوردی که باید با ظلم و ستم صورت بگیرد اشاره دارد، هرگاه انحراف، کوچک باشد امکان اصلاح آن با امر به معروف و نهی از منکر ساده‌ای امکان‌پذیر است، اما اگر میزان ظلم و ستم و انحراف بزرگ شود، یعنی حقایق ریشه‌ای و بنیادین بشریت تهدید شود، در این صورت حرکتی بزرگ و ریشه‌ای چون شهادت برای اصلاح و یا آگاه‌سازی جامعه ضرورت دارد و امام موسی صدر از این منظر به واقعه کربلا و حماسه حسینی می‌نگرد. او هدف امام حسین (ع) را اصلاح وضعیت جامعه و دفاع از حقوق انسان‌ها (همان: ۲۴ و ۵۸) و موضع او را ایستادگی در برابر ظلم می‌داند. (همان: ۱۱۰) با این نگرش حرکت امام حسین (ع) حرکتی انسانی است و بر مبنای دفاع از حق و مقابله با ظلم و ستم صورت می‌گیرد، لذا امام موسی صدر او را به عنوان الگویی جهانی و انسانی مطرح می‌کند. وی برای تبدیل امام حسین (ع) به الگوی حق‌طلبی برای انسان‌ها و همین‌طور اصلاح‌زنگارهایی که در اثر مرور زمان بر چهره نهضت حسین نشسته است، مفاهیم چندی را دگرگون می‌کند. یکی از این مفاهیم، شعار «یا لثارات الحسین» است. برداشت و تلقی امام موسی صدر از این شعار به خوبی نشان‌دهنده نگرش «ادیان در خدمت انسان» است: «خون خواهی امام حسین یعنی مبارزه با باطل و ظلم و انحراف و یاری کردن حق و دفاع از آن، یعنی نیکو کردن اخلاق و حل مشکلات و صاف کردن دل‌ها. خون‌خواهی امام حسین به آمادگی عمومی برای بهبود وضع اجتماعی و بهبود وضع دفاعی در برابر دشمن حسین و دشمن خدا، اسرائیل است. در زمینه فردی نیز هر یک از ما می‌تواند با بهتر کردن وضع اخلاقی و دینی خود، امام حسین را یاری کند» (همان: ۸۰)

چنان که مشاهده می‌شود حتی یاری و خونخواهی حسین (ع) نیز از نظر امام موسی صدر موضوعی مذهبی و دینی تلقی نمی‌شود بلکه تعبیری انسانی و اجتماعی می‌یابد زیرا نگاه و نگرش وی به انسان و رشد و تعالی تمامی ظرفیت‌های اوست و در این راه دین را با تمام هدف‌ها و عناصرش در خدمت به انسان به عنوان خلیفه الهی می‌بیند: «حسینی بودن یعنی انسان به اوج فداکاری و بخشش و وفاداری و خدمت برسد، بیشترین خدمت و عطا و بخشش از او به دیگران برسد، به بالاترین مرتبه عفو و گذشت برسد» (همان: ۶۳)

بر این اساس است که وظیفه پیروان حسین را اصلاح خود و جامعه و ایستادگی در برابر ظلم و ستم می‌داند و نه اندوه و گریه و عزاداری: «من حسینی را که به رنج دیدگان اهتمام نورد نمی‌شناسم. به حسینی که شهید گریه می‌نامندش ایمان ندارم، من به گریه و زاری برای سبک شدن و تخلیه هیجان و ناراحتی ایمان ندارم، ایمان من این است که امکان ندارد امام حسین جز برای احقاق حق کشته شده باشد» (همان: ۱۰۶)

### خلاصه و نتیجه‌گیری

امام موسی صدر با ساخت‌شکنی از مفهوم دین در مقام نظر و عمل تعریف جدیدی از دین ارائه می‌کند که ناظر به در خدمت انسان بودن است، تعریف جدید، مقصد فعالیت‌های ادیان را که مبدئی واحد دارند یکی می‌کند و تقابل‌ها و تضادهای ادیان را که با هدف خدمت به دین صورت می‌گیرد از میان می‌برد. هدف امام موسی صدر از این اقدام چنان که بارها خود نیز به آن اشاره می‌کند، برقراری عدالت و همزیستی مسالمت‌آمیز بر اساس رعایت حقوق همه ادیان و فرقی در سایه وحدت ملی و وفاق اجتماعی است. هر چند وی به نحو تئوریک به ذکر ضرورت و اساسی از مفهوم «انسان در خدمت ادیان» نپرداخته است اما از خلال سخنرانی‌ها و حتی موضع‌گیری‌ها و اقدامات عملی او می‌توان به سه دلیل عمده اشاره کرد: دلیل اول به یکی بودن انسان و تعدد ادیان بازمی‌گردد. در نگرش «انسان در خدمت ادیان» هر فرد انسانی موظف به خدمت دین خاصی است که آن را بر حق می‌داند و با این وصف اختلافات و تعصبات بروز خواهد کرد در صورتی که در نگرش «ادیان در خدمت انسان» ادیان به سمت وحدت و یگانگی پیش می‌روند گویی هدف واحد آن‌ها را یکی می‌کند و از ستیزه‌ها و نزاحماتی که برای اثبات حقانیت خود در پیش گرفته‌اند دور می‌شوند. دلیل دوم به نگرش امام موسی صدر نسبت به انسان مربوط می‌شود، در نگرش توحیدی او، انسان خلیفه الله است و در مقام جانشینی خداوند، صاحب اراده و اختیار است و این توانایی به واسطه قوه تعقل و اختیاری است که خداوند به او عطا کرده است. اگر به انسان به چشم خلیفه و جانشین خداوند بنگریم منافاتی در خدمت به دین خدا و خلیفه خدا نخواهیم یافت. دین در خدمت انسان یعنی دین در خدمت خدا. دلیل سوم توجه امام موسی صدر به مفهوم «ادیان در خدمت انسان» از ضرورتی تاریخی نشأت می‌گیرد. واقعیت این است که قرآن کریم ادیان مسیحیت و یهود را کاملاً به رسمیت می‌شناسد، اما ادیان در طول تاریخ، شکل و قالبی خاص یافته‌اند و این به سبب اهمیتی است که برای فقه و شریعت خود قائل شده‌اند. به میزانی که ادیان در پی تحکیم شریعت خود برآمده‌اند از یکدیگر نیز فاصله گرفته‌اند. این اختلافات غیر الهی هم میان ادیان و هم درون ادیان بروز کرده است. هرگاه بشر، دین را به یک مذهب و به یک قرائت خاص فروکاسته است، خود را بر حق و حق را در انحصار خود فرض کرده است و دیگران را باطل و گمراه تصور کرده است و چه بسیار پیش آمده است که بر این مبنا، دین در انحصار افراد خاصی قرار گرفته و مستمسکی برای حفظ اقتدار و منافع دنیایی ایشان شده است و به نام آن آزادی اندیشه و انتخاب مردم سلب شده است. طبعاً در این نگرش، انسان در خدمت دین تصور می‌شود درحالی که اگر دین در خدمت انسان تصور شود، شریعت‌های ادیان لغو نمی‌شود بلکه آن تعصب و جمودی که موجب فاصله و اختلاف ادیان می‌شود از میان برمی‌خیزد زیرا انسان به منزله خلیفه الهی یکی است و شریعت در خدمت حقیقت دین قرار می‌گیرد نه اینکه حقیقت دین فدای شریعت آن شود. برای پاسخ به چیستی نگرش «ادیان در خدمت انسان» نیز دو نگرش «انسان در خدمت ادیان» و «ادیان در خدمت انسان» از نظر مقوله‌هایی چون حق و حقیقت، رهبری و ولایت، فقه و شریعت و میهن‌دوستی با هم قیاس شدند. اگر با نگرش امام موسی صدر یعنی «ادیان در خدمت انسان» به موضوع حق و حقیقت توجه کنیم آن را امری انسانی خواهیم یافت و می‌توان آن را در همه‌ی ادیان یافت. از سویی دیگر ویژگی مهم دین خاتم، پیروی از حق و حقیقت است و پیروان آن نمی‌توانند حق را محدود و منحصر به قرائت خاصی کنند که بر اساس فهم ایشان از قرآن شکل گرفته است درحالی که در نگرش «انسان در خدمت دین» حقیقت امری مطلق و دینی تصور می‌شود لذا کارکرد آن درون دینی است و از اختیار عموم خارج می‌شود. این نگرش به مقوله ولایت نیز از باب امکانی که برای انسان به عنوان موجودی اجتماعی فراهم می‌کند، می‌نگرد.

ولایت امکان ظهور جامعه شایسته را برای رشد و شکوفایی انسان فراهم می‌کند زیرا برخلاف باور رایج، دین‌داری در جامعه بی‌ایمان تقریباً غیرممکن است. نگرش ادیان در خدمت انسان به موضوع ملی‌گرایی نیز از بعد فردی و اجتماعی نگاه می‌کند و آن را نه تنها رقیب مذهب نمی‌داند بلکه عامل وفاق اجتماعی، رشد خصائل فردی و قوام‌بخش استقلال فرد و جامعه می‌شمرد.

امام موسی صدر به مسئله جهاد و شهادت نیز از منظری اجتماعی و انسانی می‌نگرد و ارزش‌ها و مصالح بشری را آن‌چنان مهم و اساسی می‌بیند که بذل جان را برای آن ضروری می‌شمرد، یعنی نتیجه جهاد و فداکاری انسان پیش از آن که توجیهی اخروی یابد به اصلاح وضعیت اجتماعی انسان منجر می‌شود. امام موسی صدر شهادت امام حسین (ع) را با انگیزه‌ی امر به معروف و نهی از منکر برای برپایی حق، و همین‌طور وظیفه‌گریه‌کنندگان بر حسین را نیز بر همین اساس تعبیر می‌کند، حرکتی که منجر به حیات طیبه انسانی در صحنه اجتماع می‌شود.

## فهرست منابع

## منابع فارسی

۱. قرآن کریم. (۱۳۷۹). ترجمه محمدمهدی فولادوند. انتشارات مدرسه.
۲. نهج الفصاحه (۱۳۸۵). ترجمه علی کرمی فریدنی، انتشارات حلم.
۳. نهج البلاغه. (۱۳۸۲). ترجمه عبدالمحمد آیتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. باقری، خسرو و سجادیه، نرگس و توسلی، طیبه (۱۳۸۹)، رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
۵. حجتی کرمانی، علی (۱۳۶۴) لبنان به روایت امام موسی صدر و دکتر چمران، تهران: قلم
۶. خسروشاهی، سید هادی (۱۳۷۵)، امام موسی صدر ویژه‌نامه (۵)، قم: مرکز بررسی‌های اسلامی
۷. صدر، موسی (۱۳۹۲ الف) ادیان در خدمت انسان، برخی سخنرانی‌ها، مقالات، مصاحبه‌ها و بیانیه‌های امام موسی صدر، تهران: موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر
۸. صدر، موسی (۱۳۹۲ ب) نای و نی، جستارهایی در باره اسلام، انسان، لبنان و مقاومت، ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران: موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر
۹. صدر، موسی (۱۳۹۱ الف) سفر شهادت، ترجمه مهدی فرخیان و احمد ناظم، تهران: موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر
۱۰. صدر، موسی (۱۳۹۱ ب) روح تشریح، ترجمه موسی اسوار و احمد ناظم، تهران: موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر
۱۱. صدر، موسی (۱۳۹۱ ج) نای و نی، به اهتمام و ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران: موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر
۱۲. صدر، موسی (۱۳۹۰ الف) برای زندگی، ترجمه مهدی فرخیان، تهران: موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر
۱۳. صدر، موسی (۱۳۹۰ ب) حدیث سحرگهان (گفتارهای تفسیری امام موسی صدر)، ترجمه علیرضا محمودی و مهدی موسوی نژاد، تهران: موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر
۱۴. صدر، موسی (۱۳۸۶) رهیافت‌های اقتصادی اسلام، به اهتمام و ترجمه مهدی فرخیان، تهران: موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر
۱۵. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی، ۱۳۶۳
۱۶. فرخیان، مهدی (۱۳۸۵) اندیشه ربوده شده، تهران: موسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر
۱۷. کمالیان، محسن (۱۳۸۸) فریاد در خاموشی، تهران: مولف، چاپ زیتون
۱۸. کمالیان، محسن و رنجبر کرمانی، علی اکبر (۱۳۸۸ الف) عزت شیعه (دفتر اول)، تهران: مولف
۱۹. کمالیان، محسن و رنجبر کرمانی، علی اکبر (۱۳۸۸ ب) عزت شیعه (دفتر دوم)، تهران: مولف
۲۰. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان‌الحکمه، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۱
۲۱. محمدی ری‌شهری، علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، ناشر: دارالحدیث، ۱۳۷۹
۲۲. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، انتشارات سپهر ادب، ۱۳۸۵

۲۳. هیئت رئیسه جنیش امل (۱۳۸۹) سیره و سرگذشت امام موسی صدر، جلد اول، تهران: مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر

### منابع غیر فارسی

1. Miri, sayyedjavad, (2007). Reflections on the Philosophy of Imam Musa Sadr. United States of America: Institute for Cultural Studies.
2. Miri, sayyedjavad (2009). Sociological Imagination in Sadrian paradigm. United States of America: Institute for Cultural Studies.

\*\*\*\*\*